**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020705**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که روایاتی ما داریم که زکات را منحصر در ۹ صنف دانسته که مطمئنا صادر شده، از آن طرف روایت‌های متعددی دیگری هم داریم که در غیر این ۹ چیز هم زکات را واجب کرده. بعید هم نیست کسی نسبت به این دسته هم بگوید که اطمینان به صدورشان هست. مرحوم آقای خویی فرموده بودند که مشهور اینها را جمع کردند، روایت‌هایی که در غیر ۹ چیز هم زکات واجب کرده را حمل بر استحباب کردند، روایت‌های حاصره را حمل بر نفی وجوب. ولی ایشان فرموده بودند که نه اینها جمع عرفی نیست و بنابراین روایت‌ها متعارض هستند، ولی در ادامه می‌گویند با وجودی که ذاتا باید این روایت‌ها را متعارض بگیریم و قواعد تعارض را درشان اجرا کنیم ولی یک روایت خاصی هست که اینجا اقتضا می‌کند که باید به گونۀ دیگری مشی کنیم همان حمل بر استحباب را بپذیریم، آن هم روایت علی بن مهزیار هست. آقای خویی خب این روایت را می‌آورند و ما هم باز حالا روایت را می‌خوانیم بعدا، بعد در بعد از نقل روایت تعبیر آقای خویی این هست که در این روایت، بگذارید عبارت ایشان را بعدا بخوانم. در مورد این روایت آقای خویی می‌گویند این روایت قرینه است بر این که روایت‌های مثبتۀ زکات در غیر ۹ چیز را باید حمل بر استحباب کرد. جالب است این خیلی متفاوت نسبت به این روایت رفتار شده، در ذخیرة المعاد، جلد ۲، صفحۀ ۴۳۰ دو وجه ذکر می‌کند، در جمع بین روایات، یکی حمل بر تقیه می‌گوید: «فإنّه مذهب جمهور العامة و في صحيحة عليّ بن مهزيار إيماء إليه»

و صحیحۀ علی بن مهزیار ایماء به این معنا هست. کأنّه به قرینۀ روایت علی بن مهزیار حمل بر تقیه را ایشان می‌خواهد ترجیح بدهد.

**شاگرد:** عامه دارد

**استاد:** حالا آنهایش را بعدا، آن نمی‌خواهم مناقشه‌های لفظی کنم.

در حدائق هم به همین روایت علی بن مهزیار به عنوان استیناس برای حمل به تقیه استدلال کرده، «الأظهر عندي حمل هذه الأخبار الأخيرة على التقية» بعد استدلالاتی می‌کند.

«و من ما يستأنس به لذلك صحيحة علي بن مهزيار المتقدمة»

حدائق، جلد ۱۲، صفحۀ ۱۰۹.

مرحوم وحید بهبهانی هم ظاهرش این است که این روایت را متناسب با تقیه می‌داند، ایشان روایات را که نقل کرده که آخرین روایتش روایت علی بن مهزیار است می‌گوید که:

«بملاحظة نفس الأخبار، و ما ورد منهم عليهم السّلام في تعارض الأخبار:

و شهادة الاعتبار يتقوّى الحمل على التقيّة،»

خود روایات را در نظر بگیریم باید حمل بر تقیه کنیم.

«و بملاحظة ما اشتهر بين الأصحاب من حكمهم بالاستحباب يتقوّى الاستحباب،»

صریحا روشن نمی‌کند که کدام یک از اینها را باید مشی کرد.

مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء هم دارد که روایت‌هایی را که دال بر زکات در غیر غلات اربعه از حبوبات را که ذکر می‌کند بعدش می‌گوید: «و حملها بعض أصحابنا على التقية لفتوى جمع من العامة بذلك»

که حال جمع من العامة تعبیر کرده که یک قدری عبارت دقیق‌تری است، آن جمهور العامة تعبیر کرده، آن تعبیر خیلی لطیفی نیست.

«و لا يبعد ذلك» بعد می‌گوید: «و يمكن حملها على التقية و استفادة الاستحباب منها كما عليه فتوى الأصحاب»

هم حمل بر تقیه کنیم، استحباب ازش استفاده کنیم، هر دو با هم. این هم عبارتی که صاحب انوار الفقاهة دارد.

مرحوم صاحب جواهر هم در جواهر این که حالا چجوری می‌شود اینها را حمل بر تقیه کرد، دلالت استحباب هم ازش استفاده کرد، مرحوم صاحب جواهر این را توضیح داده. ایشان می‌گوید بعد از این که حمل بر استحباب را مطرح می‌کند می‌گوید و لعله اولی من الجمع بحمل النصوص الثانی علی التقیة کما عن المرتضی رحمه الله و ان کان یشهد له بعض النصوص السابقة لکن لا تنافی بین الندب و الاجمال فی الجواب فی التقیة.

«و لعله أولى من الجمع بحمل النصوص الثانية على التقية كما عن المرتضى (رحمه الله) و إن كان يشهد له بعض النصوص السابقة، لكن لا تنافي بين الندب و الاجمال في الجواب للتقية،»

کأنّ می‌خواهند بفرمایند که امام علیه السلام به جهت تقیه توریه کردند، عبارتی که ظاهرش وجوب است را به کار بردند، ولی مراد جدی‌شان استحباب بوده، پس بنابراین علتی که استحباب از این روایات استفاده می‌شود همان بحث تقیه است، یعنی یک نوع، حالا این نکته‌ای است که بعدا در موردش صحبت خواهم کرد.

**شاگرد:** اجمال چطور شد؟ توریه و اجمال جور در نمی‌آید که.

**استاد:** یعنی پاسخ نهایی که داشته مراد برای، مراد ندب بوده ولی این ندب را لفظ دال بر او نبوده، اجمال فی الجواب یعنی این، یعنی عبارتی به کار بردند که این عبارت وافی به مقصودشان نبوده، مقصود استحباب بوده ولی عبارت وافی به آن نبوده، وجوب را می‌رساند. اجمال به این معنا. نه اجمال به معنای اصطلاحی. خب حالا ببینیم چی باید در این مورد گفت که البته این مطلبی که مرحوم صاحب جواهر دارد بعد از ایشان در زکات مرحوم آشتیانی، ابوالحسن آشتیانی، جلد ۱، صفحۀ ۱۵۹ هم هست. مرحوم آقای روحانی در المرتقی فی الفقه الارقی در مورد این روایت علی بن مهزیار مفصل‌تر از آقایان دیگر بحث کردند من محور بحثم را کلام ایشان قرار می‌دهم، حالا بعضی بحث‌های دیگر هم هست بعدا عرض می‌کنم.

ایشان ابتدا می‌گویند: «ممّا يشهد بصدق كلتا الطائفتين، و صدورهما معا عن المعصوم عليه السّلام:

صحيح عليّ بن مهزيار،»

این روایت را که نقل می‌کنند نکته‌ای را که می‌گویند، می‌گویند که این روایت اضطراب دارد، ممکن است ما به جهت اضطراب این روایت بگوییم روایت علی بن مهزیار قابل اخذ نیست. چون این روایت از بعضی جاهایش استفاده می‌شود که یک توقیع است، از بعضی جاهایش استفاده می‌شود دو توقیع است، خیلی روشن نیست که بالأخره یک توقیع است، دو توقیع است. حالا من عبارت روایت را می‌خوانم ببینیم این اضطرابی که ایشان گفتند درست هست یا درست نیست.

صحیحۀ «عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ: قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ»

حالا این عبد الله بن محمد چه کسی هست، و مراد از ابی الحسن علیه السلام کدام یک از معصومین علیهم السلام است مکنی به ابوالحسن هست خیلی مهم نیست، من احتمال زیاد می‌دهم مراد عبد الله بن محمد اهوازی باشد و مراد از ابوالحسن، ابوالحسن الهادی علیه السلام باشد. ولی حالا خیلی مهم نیست این بحثش چون بالأخره علی بن مهزیار دارد شهادت می‌دهد که نامۀ امام علیه السلام و پاسخ امام علیه السلام را به مکاتبۀ عبدالله بن محمد خودش قرائت کرده، بنابراین حالا عبدالله بن محمد را نشناسیم ضرری وارد نمی‌کند.

«قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم الزَّكَاةَ عَلَى تِسْعَةِ أَشْيَاءَ الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِيبِ وَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْغَنَمِ وَ الْبَقَرِ وَ الْإِبِلِ وَ عَفَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَمَّا سِوَى ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الْقَائِلُ عِنْدَنَا شَيْ‌ءٌ كَثِيرٌ يَكُونُ أَضْعَافَ ذَلِكَ فَقَالَ وَ مَا هُوَ فَقَالَ لَهُ الْأَرُزُّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَقُولُ لَكَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَضَعَ الزَّكَاةَ عَلَى تِسْعَةِ أَشْيَاءَ وَ عَفَا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ وَ تَقُولُ عِنْدَنَا أَرُزٌّ وَ عِنْدَنَا ذُرَةٌ وَ قَدْ كَانَتِ الذُّرَةُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص»

نمی‌دانم عبارت ؟؟؟ هم به این شکل است، من از روی کتاب آقای روحانی دارم می‌خوانم.

«وَ قَدْ كَانَتِ الذُّرَةُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَوَقَّعَ علیه السلام كَذَلِكَ هُوَ وَ الزَّكَاةُ عَلَى كُلِّ مَا كِيلَ بِالصَّاعِ»

امام علیه السلام هم کذلک هو فرمودند، مطلب همینجور است که شما می‌گویید درست است، از آن طرف و الزکاة علی کل ما کیل بالصاع. با وجودی که ذکر می‌کنند که پیغمبر عفو کرده و و الزکاة علی کل ما کیل بالصاع، این دو تا را چجوری باید جمع کنیم، حالا بعدا صحبت می‌کنیم.

بعد دارد: «وَ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ وَ رَوَى غَيْرُ هَذَا الرَّجُلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنِ الْحُبُوبِ فَقَالَ وَ مَا هِيَ فَقَالَ السِّمْسِمُ وَ الْأَرُزُّ وَ الدُّخْنُ وَ كُلُّ هَذَا غَلَّةٌ كَالْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي الْحُبُوبِ كُلِّهَا زَكَاةٌ.

وَ رَوَى أَيْضاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: كُلُّ مَا دَخَلَ الْقَفِيزَ فَهُوَ يَجْرِي مَجْرَى الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِيبِ قَالَ فَأَخْبِرْنِي جُعِلْتُ فِدَاكَ هَلْ عَلَى هَذَا الْأَرُزِّ وَ مَا أَشْبَهَهُ مِنَ الْحُبُوبِ الْحِمَّصِ وَ الْعَدَسِ زَكَاةٌ فَوَقَّعَ علیه السلام صَدَقُوا الزَّكَاةُ فِي كُلِّ شَيْ‌ءٍ كِيلَ.»

ایشان می‌فرمایند از این که «فَوَقَّعَ علیه السلام» دو بار تکرار شده کأن دو تا توقیع هست. از آن طرف کتب عبد الله و رویٰ غیر هذا الرجل، یعنی یک توقیع است، رویٰ غیر هذا الرجل یعنی اشاره دارد به همان روایت قبلی و خب بالأخره این یک توقیع، دو توقیع است، این اضطرابی است کأنّ مانع اخذ به این روایت می‌شود.

ولی به نظر می‌رسد که اینجا یک اشتباهی شده، ببینید زمان‌های قدیم توقیعات خیلی وقت‌ها در طورماهایی نوشته می‌شده، به صورت طومار جمع هم می‌شده، درج بهش می‌گفتند. این طومارها گاهی اوقات سؤال‌های متعدد راوی سؤال می‌کرده یک مقداری جا خالی می‌گذاشته ذیل هر سؤال برای پاسخ امام علیه السلام، به خاطر همین هم درج می‌گفتند، این توقیع محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری را ببینید، این توضیحات در غیبت شیخ طوسی هست آن دقیقا همین شکل است. توقیع آن پاسخی هست که امام علیه السلام می‌دهند، این دو تا سؤال در یک طومار نوشته شده بوده ولی دو تا سؤال هستند، یک سؤال اوّل نوشته بوده جا خالی گذاشته بوده سؤال دوم پرسیده بوده جا خالی گذاشته بوده، امام علیه السلام یکی ذیل سؤال اوّل پاسخ دادند، یکی هم ذیل سؤال دوم پاسخ دادند، هیچ مشکلی اینجا نیست. خلط شده بین وحدت سؤال و وحدت مکاتبه، یک مکاتبه است، ولی یک مکاتبه‌ای هست که دو تا سؤال دارد، دو تا سؤالی که انتظار پاسخ برای هر یکی‌اش بوده، به خاطر همین جالی گذاشته برای این مطلب، توقیعات خیلی‌هایش این شکلی است اگر ببینید سؤال می‌نویسد التوقیع، سؤال التوقیع، سؤال التوقیع، به این شکل، ‌اینها به همین خاطر هست که طومار بزرگی بوده ۱۰ تا سؤال، ۱۵ تا سؤال در لابلای هر کدامشان یک پاسخی بوده.

**شاگرد:** به جواب حضرت فقط می‌گفتند یا به کلش؟

**استاد:** توقیع به این جواب حضرت، اصل توقیع به، توقیع اصالتا به معنای آن حکم سلطانی بوده که سلطان در حکم می‌نوشته. سلطان‌ها در زمان‌های قدیم یک کاتب داشتند، این کاتب حکم را می‌نوشته در ذیل حکم آن سلطان یک عبارتی می‌نوشته یا یک خط می‌نوشته، اصل توقیع این عبارت سلطانی هست که در تأیید احکامی که کاتب نوشته بوده وجود داشته، بعد از آن به معنای گاهی اوقات به کل آن توقیع تعبیر می‌کردند. اصل توقیع به این معنا، این را مراجعه کنید به دانشنامۀ جهان اسلام مدخل توقیع، این را من نوشتم، آن در مورد توقیع و اصطلاحاتش و معانی‌اش مفصل آنجا بحث‌هایی هست که آنجا هست. پس بنابراین این روایت از این جهتی که اضطراب یک اضطراب خاصی ندارد، تصور می‌کنم حالا من فرصت نکردم نگاه کنم، تصور می‌کنم در مورد همین روایت عبد الله بن محمد دقیقا همین جاهای دیگر هم هست. این عبد الله بن محمد، علی بن مهزیار روایت‌های متعدد همین عبد الله بن محمد را نقل کرده، مکاتبات زیادی همین عبد الله بن محمد دارد فکر می‌کنم در جاهای دیگر هم شبیه همین روایت عبد الله بن محمد باشد. احتمال دارد که همۀ آنها هم یک توقیع واحد بوده باشد و این شکلی.

**شاگرد:** شاید الآن در یک توقیع واحد این عبد الله ظاهرا یک سؤال دو بار پرسیده درست است؟

**استاد:** نه، دو تا. یک روایت پرسیده نظر شما در مورد این یک روایت چی است؟ روایت دوم پرسیده نظر شما در مورد آن یک روایت چی است؟ این روایت‌ها، روایت‌ها با هم فرق دارند، روایت‌های مختلف را نظرخواهی کرده، نظر شما در مورد این روایت چی است؟ این روایت‌هایی که با هم متعارض‌اند، روایت اوّل را آورده نظرخواهی کرده، روایت دوم را هم آورده نظرخواهی کرده، دو تا سؤال است دیگر. خب حالا این یک مرحله.

مرحلۀ دیگر این که آیا این روایت آنجوری که از کلمات قبل از آقای خویی خیلی‌ها استفاده می‌شود که این اصلا شاهد هست برای حمل برای تقیه، برعکس آقای خویی استدلال کردند.

**شاگرد:** البته یک فرقی هم در کافی و استبصار هست ظاهرا

**استاد:** بله، چی است؟

**شاگرد:** این ذیلش در کافی هستش که «وَ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ وَ رَوَى غَيْرُ هَذَا الرَّجُلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» در استبصار و اینها نیستش.

**استاد:** آن خیلی مهم نیست، نه آنش مهم نیست تکه‌ای تقطیع شده، قسمتی از روایت را در تهذیب و استبصار آورده کافی کاملش را آورده، چیز مهمی نیست که بخواهیم. چون اینها سؤالات مستقل است دیگر، سؤالات همین سؤالات تکه تکه بوده.

آقای روحانی حالا بحث را از کلام آقای روحانی ادامه بدهیم و یک نکته‌ای هم فراموش کردم بگویم قبل از مرحوم آقای خویی در مورد این روایت در مستند مرحوم نراقی شبیه فرمایش آقای خویی هست که به روایت علی بن مهزیار استدلال کرده بر استحباب، مستند، جلد ۹، صفحۀ ۲۳۳. همچنین در مصباح الفقیه، جلد ۱۳، صفحۀ ۱۰۷ آن هم استدلال کرده که در این توقیع.

می‌گوید: «فإنّ مقتضى الجميع بين هذا التوقيع و بين الأخبار الحاصرة: حمل هذا التوقيع على إرادة مطلق الثبوت الذي لا ينافيه العفو عمّا عدا التسعة» مصباح الفقیه، جلد ۱۳، صفحۀ ۱۰۷.

حالا در مورد این روایت مرحوم آقای روحانی ایشان اینجور می‌فرماید، می‌گویند که این روایت را اوّل کنار گذاشتند. حالا در مورد باشد بعدا صحبت می‌کنیم ولی یک بحث مقدماتی ایشان دارد که این دخالت دارد در بحثی که ایشان در مورد روایت کردند، به خاطر همین ما آن بحث مقدماتی را ابتداء صحبت می‌کنم. ایشان می‌گویند که اگر گفتیم این روایت مضطرب هست و به جهت اضطراب این روایت را کنار گذاشتیم ما باید روایت‌های مثبتۀ زکات در غیر اصناف تسعة را حمل به تقیه کنیم نه به جهت، «لا من جهة الأخبار العلاجيّة في مورد التعارض، بعد تعذّر الجمع العرفي بين المتعارضين، لاختصاص ذلك بالخبرين الظنيّين سندا، لا في مثل المقام الّذي يقطع فيه بصدور كلتا الطائفتين،»

ایشان می‌گوید که حمل به تقیه اختصاص دارد به روایت‌های ظنی السند. من وجه خاصی نفهمیدم چرا روایت اخبار علاجیه را مخصوص ظنی السندها قرار بدهیم؟ نه اخبار، خیلی از روایت‌هایش اطلاق دارد می‌گوید خبرین متعارضین بر شما وارد شده، می‌گوید خذوا بما خالف العامة، هیچ صحبت این اختصاص داشته باشد به ظنی السندین نیست. البته نکته‌ای تقریب دیگری هست در کلام ایشان من فکر می‌کنم یک مقداری بحث مشوش اینجا بیان شده، ایشان اینجوری می‌گویند کأنّ می‌گویند این روایت‌هایی که اینجا دال بر وجوب هستند و روایت‌هایی که دال بر استحباب هستند این روایت‌ها هم از جهت سندی قطعی یا اطمینانی هستند، هم از جهت دلالی قطعی یا اطمینانی هستند. هر دویش، وقتی هم از جهت سندی و دلالی هر دویش قطعی باشند خب معنایش این است که در یکی از این دو تا دسته خلل دیگری رخ داده و آن خلل تنها راه حلی که برای حل اینها می‌ماند حمل روایت‌های مثبته بر تقیه است. بنابراین ما قطع به تقیه بودن این روایات پیدا می‌کنیم. نتیجۀ این صبر و تقسیمی که اینجا وجود دارد قطع به تقیه بودن هست، در جایی که قطع به تقیه بودن هست دیگر بحث اخبار علاجیه و اینجور چیزها مطرح نیست دیگر. این تقریب هست ولی این تقریب غیر از این هست که اختصاص ذلک بالخبرین الظنیین سندا، من نفهمیدم حالا مراجعه نکردم ببینم ایشان در بحث تعادل و تراجیح چه بیانی دارد برای این که اخبار علاجیه را مختص خبرین ظنیین سندین کرده باشیم. البته یک مطلبی هست که اگر یکی از این دو تا خبر قطعی باشند دیگری ظنی باشد این را آقای خویی می‌گویند داخل در اخبار علاجیه نیست. شرط حجیت ذاتی خبر ظنی السند این هست که با خبر قطعی السند تعارض نداشته باشد. آقای خویی مبنایشان این هست. اگر کسی این مبنا را داشته باشد خب اگر این هم داشته باشد این معنایش این هست که در جای دیگری که ظنی است یکی قطعی است آن قطعی را باید اخذ کرد ظنی، قطعی السند و یکی ظنی السند آن قطعی السند را باید اخذ کرد، ظنی السند را باید کنار گذاشت. ولی این ربطی به بحث ما ندارد، جایی که هر دو قطعی السند هستند اینجا اخبار علاجیه نمی‌گیرد. بله اگر هر دو قطعی السند باشند اخبار علاجیه‌ای که جهتش جهت سندی باشد، آنها نمی‌گیرد، خب بعضی از مرجحات مربوط به جهت صدوری است، خب آنها در اخبار مثلا ما عقیده‌مان این است که اوّلین مرجح از مرجحات ترجیح خبر قطعی الصدور بر خبر ظنی الصدور است، آقای خویی این را شرط حجیت ذاتی می‌دانند، ما هم بیان آقای خویی را تام نمی‌دانیم ولی شرط اوّلین مرجح از مرجحات را ترجیح خبر قطعی الصدور بر خبر ظنی الصدور می‌دانیم. خب این مطلب درست است، خب طبیعتا این مرجح در خبرین قطعی الصدور، هر دو قطعی الصدور باشد نمی‌آید در ظنی الصدور هم نمی‌آید، این یک مرجح خاص است که یکی‌اش اگر قطعی الصدور باشد، یکی‌شان ظنی الصدور باشد آن قطعی الصدور مقدم است. اما سائر مرجحات بگوییم که اینها در خبر، اختصاص دارد به خبرین ظنیة الصدور من به هر حال نفهمیدم چه جهت دارد. البته شاید ظاهر آن روایت عمر بن حنظلة این باشد اصلاً اختصاص دارد به خبر قطعیة الصدور، ادامۀ روایت، چون روایت عمر بن حنظلة عبارت را ببینید، ابتدا، روایت عمر بن حنظلة که مهم‌ترین روایت در بحث مرجحات هست ابتدا تحلیل کلی که مرحوم آقای خویی در مورد این روایت دارند تحلیل درستی هم هست ابتدا صحبت‌های ترجیح به اوصاف را آورده. آقای خویی می‌فرماید آن ترجیح به اوصافش مربوط به ترجیح قاضی است نه ترجیح روایت. یعنی اخذ روایت عمر بن حنظله اینجا هست که دو نفر هستند اینها مراجعه کردند برای حل مشکلشان به دو تا قاضی، قاضی‌های تحکیم بودند، این قاضی‌ها خودشان اختلاف کردند، منشأ اختلاف هم روایت‌هایی بوده که اینها داشتند. امام علیه السلام می‌فرماید ابتداءً که هر یک از این دو تا قاضی که اوثقهما، افقهما بود قول او حجت است. این ربطی به آن روایت ندارد. خود قاضی‌هایی که آن قاضی‌ها هر قاضی که در قاضی تحکیم هر طرف یک قاضی را اخذ کرده باشد در صورت اختلاف اوصاف مرجح است. بعد که از جهت اوصاف این قاضی‌ها هیچگونه ترجیحی بر یکدیگر نداشتند رفته روی مستندشان، هر یک از اینها به روایت تمسک کرده، از اینجا به بعد ترجیح روایت مطرح هست. خب اینجا ترجیح روایت که هست اوّلین مرجح را همین بحث ترجیح قطعی الصدور در ظنی الصدور دارد، بعد از اینکه قطعی الصدور را می‌گوید ادامه‌اش اگر عبارت را ببینید لحن این هست کأنّ هر دو قطعی الصدورند، لحن عبارت الآن اگر کسی

**شاگرد:** قد روی هو الثقاة

**استاد:** قد روی هم الثقاة عن هو، لحنش لحنی که قد روی هم الثقاة نه این که عبارت را اگر کسی داشته باشد قد روی هم الثقاة، من تصور می‌کنم لحن عبارت لحن قطعی الصدور بودن هست در ادامه

**شاگرد:** ای ظن الخبران

**استاد:** کلاهما مشهوران

**شاگرد:** مشهورِیْن

**استاد:** مشهورِیْن، چون قبلا شهرت را که معنا می‌کند می‌گوید اگر یکی‌شان مشهور است یکی‌شان غیر مشهوره. مشهور را اینجوری معنا می‌کند، آن که مشهور است قطعی الصدور است، چون مشهور قطعی الصدور است بر غیر مشهور مقدم هست. فان المشهور، فان مجمع علیه لا ریب فیه، که ما معنا می‌کنیم لا ریب فیه صدورا. و مشهور را قطعی الصدور معنا کرده. بعد می‌گوید هر دو مشهورند. هر دو مشهورند با توجه به مشهور قبلی که هست یعنی هر دو قطعی الصدورند، هر دو قطعی الصدور هستند، قد رویٰ هم الثقات عنهما، مراد از ثقاة یعنی ثقۀ در خصوص این خبر، ثقه گاهی اوقات مراد این هست کسی که در نوع اخبار وثاقت دارد، چون در نوع اخبار وثاقت دارد وثاقت در نوع اخبار اماره قرار داده می‌شود در وثاقت این خبر، ولی قد روی هم الثقاة عنهما اینجا معلوم نیست مراد این باشد، این اشکالی هست که در خیلی از روایت‌های برای خبر ثقه بهش تمسک کردند، آقای روحانی خودشان دارند و اشکالش درست هم هست، که ممکن است مراد از ثقه، مرحوم شیخ انصاری هم همین مطلب را دارد اصلش مال شیخ است، کلمۀ ثقه ممکن است ثقه در خصوص این خبر باشد، ثقۀ در خصوص همین خبر یعنی کسی که قولش اطمینان بخش است در خصوص این خبر، می‌گوید اگر دو نفری که هر دویشان قولشان اطمینان بخش باشنداین روایت را نقل کردند. بنابراین روایت عمر بن حنظله اصلا به نظر می‌رسد اختصاص داشته باشد به خبرین مقطوعة الصدور، روایت‌های دیگر هم اطلاق دارد، اطلاق دارد و در این خبرین مقطوع الصدور را هم شامل می‌شود.

پرانتز یک چیزی بگویم، امروز یکی از رفقا بود مثل من جزء علمای برجسته بود بعد گفتم که من و شما سر سفره که می‌نشینیم مشغول به اطلاق‌گیری هستیم همۀ انحاء غذا را باید بخوریم، اطلاق اقتضا می‌کند که این اطلاق‌گیری در هر جا به تناسب خودش متناسب آن مورد هست.

خب بنابراین حالا این مطلب. بعد ایشان می‌گوید که بنابراین بعد از این که، اوّلا اخبار علاجیه را مختص به خبرین ظنیة الصدور می‌داند، حمل به تقیه را به جهت اخبار علاجیه نمی‌داند، بلکه به جهت این می‌داند که این دو دسته روایات ما هر دو دسته قطعی الصدور و قطعی الدلالة هستند، یا لا اقل اطمینانی الدلاله‌اند.

بعد می‌آید می‌گوید: «هذا كلّه مع الغضّ عن صحيح عليّ بن مهزيار، و أمّا بملاحظة الصحيح المذكور [علی بن مهزیار]، فيقرب الحمل على الاستحباب،»

خب بحث سر این هست که وقتی دو دسته روایات هستند که هر دو دسته قطعی الصدور و قطعی الدلالة هستند، چجوری یک دسته‌اش را حمل به استحباب کنیم؟ آیا این معنا دارد که حمل به استحباب کنیم؟

مرحوم آقای خویی اینجوری مشی نکردند، این نکته را توجه بفرمایید. مرحوم آقای خویی می‌گویند بین دو دسته روایات جمع عرفی نیست، نه این که قطعی الدلالة هستند، دو روایتی که جمع عرفی ندارند ممکن است ظنی الدلالة هم باشند ولی عرف بین اینها جمع عرفی نمی‌بیند ذاتاً، ممکن است امام علیه السلام یک روایت خاص وارد بشود که شبیه جمع عرفی را آنجا بیان کند، بگوید این روایاتی که اگر شما بودید خودتان بودید متحیر می‌شدید، می‌گفتید ادلۀ حجیت هر دو را نمی‌گرفت چون متعارض می‌دید، ولی یک روایت دیگری که به منزلۀ اخبار علاجیه است، ولی اخبار علاجیۀ خاص این مورد، اخبار علاجیه ما دو سنخ داریم، یک اخبار علاجیۀ عام، یک اخبار علاجیۀ خاص، این بحثی که اینجا هست شباهتش با آن بحث طهارت خمر در این جهت است، آن بحث طهارت خمر شبیه این نیست ولی از یک جهت مشترک هستند، هر دو ما اخبار علاجیۀ خاص داریم، یعنی چی؟ یک موقعی سؤال این هست که مثلا می‌گوید ما دو دسته روایات داریم چه کار کنیم؟ متعارض، روایات را نمی‌آورد، می‌گوید شما جمع بین این روایات کنید، مشکل ما را حل کنید. کلی، یأتی عنکما خبران المتعارضان بایهما نأخذ، امام علیه السلام مثلا می‌فرماید خذ بما اشتهر بین اصحابک. آن اخبار علاجیه عام است. یک اخبار علاجیه خاص داریم، گاهی اوقات دو تا روایت را ذکر می‌کند آقا این روایت وارد شده این روایت هم وارد شده، چه کار کنیم؟ ممکن است امام علیه السلام یک روایت را اوّل اخذ کن، ممکن است بگوید به روایت دوم اخذ کن. ممکن است بگوید به هیچکدام اخذ نکن و اترکهما، اینها را طرح کن و بگذار کنار، همۀ اینها ممکن است گفته بشود. این یک روایتی اخبار علاجیۀ خاص است. اینجا در واقع ما یک اخبار علاجیۀ خاص داریم که این اخبار علاجیۀ خاص اگر ما بودیم و خودمان می‌گفتیم این روایت متعارض است، ولی امام علیه السلام می‌گوید نه این دو تا روایت‌ها متعارض نیستند، یکی از این روایت‌ها.

دیگر سینۀ من ناراحت است نمی‌توانم ادامه بدهم، همین که گفتم بگذار یک شوخی بکنم، می‌خواستم روایتی بخوانم حالا روایت باشد شنبه می‌خوانم، دیگر حال خواندن روایت ندارم ولی یک مطلب را به تناسب همین مطلب که گفتم یادم افتاد، یک کتابی هست آقای حاج آقا جواد گلپایگانی از ایشان چاپ شده شب‌های رمضان یک همچین اسمی است مطالبی که در گعده‌های ایشان مطرح شده نکات جالبش را شیرینش را آنجا آوردند، بعضی نکات شیرینش را حالا دارد، من جمله از قول مرحوم آقای مستنبط، آقای حاج آقا جواد داماد مرحوم آقای مستنبط است، از قول پدر خانمشان نقل می‌کند می‌گوید که من نجف که رفته بودم سعی می‌کردم عربی صحبت کنم که عربی‌ام قوی بشود و اینها. یک روز یک بنده خدایی عرب بود آن هم می‌خواست فارسی یاد بگیرد، من عربی صحبت می‌کردم او فارسی جواب می‌داد که با همدیگر صحبت که می‌کنیم هر دو، یک سید لبنانی سر و کله‌اش پیدا شد هم عربی خوب مسلط بود هم فارسی خوب بلد بود، گفتم سیدنا عربیتی احسن ام عجمیة الشیخ، آن گفت یهریقهما و یتمم. حالا ممکن است گاهی اوقات دو تا روایت را که اخبار علاجیه باشد امام بفرماید یهریقهما و یتمم. حالا ادامۀ بحث شنبه ان شاء الله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان